پیشخوان

حاشیه‌ای بر انتشار یک پژوهش درباره تسخیر لانه جاسوسی امریکا

رویدادی به مثابه «تجلی بصیرت»

دکتر غلامرضا خواجه‌سروی

پس از تسخیر لانه جاسوسی امریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، جریان‌های سیاسی اعم از لیبرال‌ها و التقاطی‌های راستگرا، به دلیل تعلقی که به غرب داشتند و از آن رو که هرگونه اقدامی علیه غرب را گناهی نابخشودنی می‌پنداشتند، نمی‌توانستند چنین اقدامی را بربتابند. در نتیجه با «پیرو خط شیطان» نامیدن دانشجویان تصرف‌کننده سفارت و محکوم کردن اقدام آنان، نارضایتی خود را از این عمل نشان دادند. در عین حال، بخشی از طیف تندرو اصطلاحاً متمایل به چپ نیروهای مذهبی که این اقدام را انجام داد و در آن زمان حامی جدی آن بود، به گونه‌ای عمل نمود که جامعه چنین برداشتی کرد که این اقدام، با هماهنگی قبلی رهبر فقید انقلاب اسلامی صورت گرفته است.

طی سال‌های اخیر و خصوصاً از سال ۱۳۷۷ تا امروز طیف چپگرای تصرف‌کنندگان سفارت که اتفاقاً از ایدئولوگ‌های دولت و مجلس دوره دوم خرداد نیز بودند، تصرف سفارت را اشتباه خوانده، ندامت خود را از این اقدام به زبان‌های مختلف اعلام و تلاش کردند با نزدیکی هر چه بیشتر فکری و عملی به غرب و پذیرش و وارد کردن ارزش‌های غربی به داخل جامعه ایرانی، از اقدامات قبلی خود فاصله بگیرند. در این مسیر توجیه «مطلوبیت تغییر بر مبنای زمان و مکان» به تدریج عمومیت یافت و بیان شد که این عمل، متناسب با شرایط آغاز انقلاب بوده و اکنون رابطه با امریکا مشکلی ندارد. جالب اینکه موضع ثانوی این طیف ـ که پس از دو دهه اعلام می‌شد ـ به طور خودآگاه یا ناخودآگاه یادآور موضع قدیمی و همیشگی لیبرال‌ها بود که در سال ۱۳۶۸ و بعد از آن، اقدام دانشجویان را تقبیح کرده بودند.

در این میان اما واقع‌بینانه‌ترین گام را رهبر فقید

۱۳ آبان ۱۳۵۷. تسخیر لانه جاسوسی امریکا

انقلاب اسلامی برداشتند. ایشان پس از تأملی در موضوع، اقدام دانشجویان را انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول و «انقلاب دوم» نامیدند و بر حمایت خود از تسخیر سفارت اصرار ورزیدند. در ادامه نیز این بحران را تا پایان اداره کرده، در موقع مقتضی توسط مجلس تازه‌تأسیس شورای اسلامی بدان پایان دادند. برخی سیاسیون قدیمی و وابسته به طیف‌های لیبرال یا لیبرال‌مذهبی با خاتمه یافتن بحران، اصرار کردند وانمود کنند که این بحران، اگرچه در ابتدا امریکا را بهت‌زده کرد و آن کشور را در موضع ضعف قرار داد، اما در نهایت به زیان کشور ما پایان یافت و تقریباً می‌توان گفت که در سال‌های اخیر، چنان بر این موضع اصرار شده که به تدریج به باوری عام تبدیل شده است.

این در حالی است که واقعیت به صورتی دیگر بود؛ انقلاب اسلامی ایران اهدافی داشت که باید به آنها دست می‌یافت. یکی از اهداف مهم انقلاب اسلامی ایران، استکبارستیزی بود و مبارزه با ابرقدرتی زورگو و عصیانگر مانند امریکا و تلاش برای تحقیر و تخریب هیبت چنین قدرت‌هایی در سطح منطقه و جهان، از مصادیق این استکبارستیزی بود و گروگانگیری این فرصت طلایی را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داد تا یکی از برنامه‌های خود را عملی سازد؛ هر چند به طور طبیعی، هر اقدامی هزینه‌ای هم دارد.

حضرت امام(ره) توانست با مدیریت بحران گروگانگیری، امریکا را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تحقیر کند، هیبت ترسناک این کشور را بشکند و به ملت‌ها و دولت‌ها جرئت دهد که احساس شخصیت و در سال‌های بعد بتوانند علیه امریکا اقدام کنند. این مسئله دستاورد کوچک و اندکی نیست و شاید نتوان ارزش مادی برای آن در نظر گرفت یا هماوردی مادی برای آن یافت. طرفه اینکه تمامی مقامات صاحب‌نظر امریکایی درگیر در بحران هم به این نکته اعتراف کرده و معتقد شده‌اند که گرچه توانسته‌اند از رهگذر اقدامات بعدی، برخی خسارات مالی و جانی را بر ایران وارد کنند، اما پرستیژ بین‌المللی خود را به تدریج و در پی این واقعه در مخاطره دیده‌اند و این در حالی است که امریکا با استراتژی «ایجاد ترس توسط هیبت بین‌المللی خود» سال‌ها بر جهان حکومت کرده بود و شکستن این هیبت به عنوان نتیجه تسخیر سفارت امریکا به دست دانشجویان، دستاورد بزرگی برای انقلاب اسلامی ایران بود. این کتاب تلاش کرده است با محور قرار دادن مواضع و بیانات امام خمینی(ره) به صورت مختصر و با قلمی ساده و روان ماجرای تسخیر لانه جاسوسی را تحلیل کند.

میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم دوران ناصری (نفر سمت راست)

به هنگام تعیین حدود مرزی سیستان و بلوچستان نوبت آن رسیده بود که در دربار ایران کسی روی کار آید که کمال موافقت با طرح حکمیت انگلیس درباره سیستان و بلوچستان و قبول رأی آن دولت را داشته باشد. این شخص میرزاحسین‌خان سپهسالار بود. وی با مساعدت انگلیس به سرعت در طول یک سال از سفیر کبیری ایران در عثمانی به مقام صدراعظم و شخص اول مملکت ایران و سرداری کل قشون رسید

مروری بر یک سه‌گانه سیاسی در زندگی سیاسی میرزاحسین‌خان سپهسالار

همگام با انگلستان در تحدید ایران

احمدرضا صدری

از میرزاحسین‌خان سپهسالار، عمدتاً به عنوان یکی از پیشروان تجدد در ایران سخن می‌رود. این تعبیر عمدتاً از سوی ابواب جمعی تهاجم فرهنگی در ایران معاصر به وی داده شده است. چند روز قبل در مقاله‌ای، به یکی از جنبه‌های فرهنگی کارنامه سپهسالار پرداختیم، اینک در این مجال، بر یک سه‌گانه سیاسی در زندگی سیاسی او مرور می‌کنیم. امید آنکه مقبول افتد.

قبول حکمیت گلداسمید توسط سپهسالار

اختلاف مرزی بین ایران و افغانستان در دهه‌های میانی قرن سیزدهم و در زمان ناصرالدین شاه قاجار همواره در گزارشاتی که اوضاع شرق کشور ایران را ترسیم کرده‌اند و در مذاکرات بین ایران و انگلیس آمده است. در آن زمان حاکم افغانستان دوست‌محمدخان از مهره‌های وابسته به انگلیس و هندوستان مستعمره بریتانیا بود و هر از چند گاهی با تحریک عشایر مرزی و ایجاد اخلال در سیستان اوضاع را ناامن می‌کرد. دولت ایران بر اساس عهدنامه(۱۸۵۷) پاریس ناچار بود این پیشامدها را به اطلاع انگلیس برساند و بخواهد از مزاحمت افغان‌ها در سیستان جلوگیری کند. دولت انگلیس به واسطه دوستی با دوست‌محمدخان تمام گزارشات ایران را مسکوت می‌گذاشت و اقدامی به عمل نمی‌آورد. موضوع حمایت انگلیس از موضع افغانستان ادامه یافت تا سال ۱۸۶۳ که دوست محمدخان درگذشت و فرزندش شیرعلی خان به حکومت رسید. شیرعلی خان برخلاف پدر با سیاست انگلستان در افغانستان موافق نبود. دولت انگلیس برای تنبیه وی از طریق یک فشار خارجی، به نامه‌های اعتراض دولت ایران توجه کرد و پیرو سیاست جدید به ایران اطلاع داد: «نظر به اینکه ایالت سیستان بین ایران و افغانستان اسباب اختلاف و کشمش شده است دولت انگلیس حل اختلاف را به حکمیت شمشیرهای طرفین احاله می‌کند و خود هیچ نوع دخالتی در این موضوع ندارد.»

این دستور از لرد جان راسل فرامانفرمای انگلیسی هندوستان در سال ۱۸۶۴ صادر شد و هدف اصلی دولت انگلیس رام کردن امیر شیرعلی‌خان برای مساعدت با این امپراطوری بود اما ایران و شیرعلی‌خان راه مساعدت با هم را پیش گرفتند، زیرا اساس اختلافات پیشین مربوط به تحریک خود انگلیس‌ها بود که دوست‌محمدخان را به این کار مجبور می‌کردند. دولت انگلیس خشمگین از نزدیک شدن ایران و افغانستان سیاست قبل را کنار گذاشت و لرد جان راسل برای لندن پیشنهاد جدیدی فرستاد مبنی بر اینکه: «حال موقع آن رسیده که ما به همسایه خود افغانستان کمک مادی و معنوی بکنیم.»

سیاست جدید تحبیب امیر افغانستان با دعوت وی به هندوستان وارد مرحله تازه‌ای شد و امیرشیرعلی‌خان گول‌خورده با مقداری پول و اسلحه دوستی ایران را زیر پاگذاشت و شکایت درباره سیستان را طرح کرد. دولت انگلیس نیز بر اساس معاهده پاریس پا جلو گذاشت و خواستار حکمیت درباره حدود مرزی سیستان شد زیرا امیرشیرعلی را به خود جذب کرده بود. به علاوه قشون روسی تا کناره جیحون پیش آمده و سرزمین بخارا را فتح کرده و اولیای دولت انگلیس را برای حفاظت از هندوستان متوحش ساخته بود و بهترین مکان برای مقابله با قشون روسی افغانستان و سیستان‌وبلوچستان ایران شناخته شده بود. در جریان حکمیت درباره بلوچستان و در تلگراف فرمانفرمای هندوستان به هیئت انگلیسی معلوم شد که انگلیس به مدت ۱۰ سال بدون اطلاع دولت ایران به نقشه‌برداری شرق کشور مبادرت کرده و مناطقی را که باید از ایران جدا شده و به امپراطوری انگلستان در مستعمره‌اش هندوستان و افغانستان ملحق شود، معین کرده است.

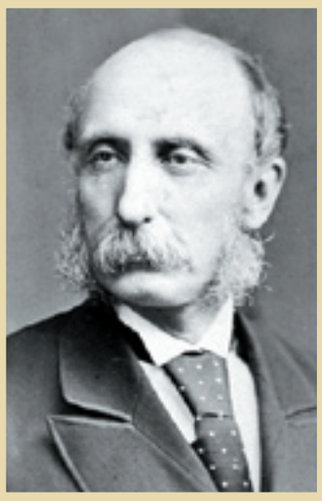

فردریک جان گلداسمید

گلداسمید پس از اجرای موفقیت‌آمیز برنامه جدایی بخش‌هایی از بلوچستان ایران به انگلستان تحت نام «کلات» به لندن رفت و پس از توجیه مأموریت دوم که حکمیت در ماجرای خودساخته اختلاف مرزی سیستان بین ایران و حاکم بابل بود، عازم ایران شد. گلداسمید هنگام بازگشت به مأموریت دوم از جانب دولت انگلیس به خاطر اجرای موفق مأموریت جدایی بخش‌هایی از ایران به لقب «شوالیه» نایل آمد و نشان ستاره هندوستان به وی اعطا شد

صدارت سپهسالار برای صحه گذاشتن بر استقلال کلات

یکی دیگر از سرزمین‌هایی که انگلیس برای حمله احتمالی روس در نظر داشت تصاحب کند، سرزمین کلات در بلوچستان ایران بود. در سال ۱۸۶۰ میلادی یکی از مأموران اداره تلگراف انگلیس به نام گلداسمید برای نقشه‌برداری این منطقه برای عبور سیم تلگراف انگلیس به هندوستان وارد این سرزمین شد. پس از نقشه‌برداری این فرد، منطقه کلات تبدیل به یک منطقه سیاسی مهم برای انگلیس گشت. جنرال سایکس در کتاب «۱۰هزار میل مسافرت در ایران» درباره سیاسی شدن منطقه کلات و زمینه‌چینی برای جدایی آن از ایران می‌نویسد: «در نتیجه تحقیقات این شخص(گلداسمید) دولت انگلیس در مسائل بلوچستان نیز علاقه‌مند شد و خان کلات به وجود آمد، مستشار انگلیسی پیدا کرد و درباری برای او درست شد. او نیز ادعایی به یک قسمت از ایالت بلوچستان ابراز کرد. بلوچ‌های وحشی از همه جا بی‌خبر [این اوصاف بیشتر برازنده استعمارگران و عوامل سرسپرده آنان است تا قوم نجیب بلوچ] حکومتی تشکیل دادند و عنوانی روی خودشان گذاشتند.»

اینک موقع آن رسیده بود که در دربار ایران کسی روی کار آید که کمال موافقت با طرح حکمیت انگلیس درباره سیستان و بلوچستان و قبول رأی آن دولت را داشته باشد. این شخص میرزاحسین‌خان سپهسالار بود. وی با مساعدت انگلیس به سرعت در طول یک سال از سفیر کبیری ایران در عثمانی به مقام صدراعظم و شخص اول مملکت ایران و سرداری کل قشون رسید. ظاهر سناریو چنین ترتیب یافته بود که یک گروه سیم‌کش انگلیسی به رهبری گلداسمید از طریق مکران وارد ایران شوند تا رشته سیم تلگراف را از جنوب ایران در حاشیه خلیج فارس و دریای عمان عبور دهند. دولت انگلیس پیرو موافقتنامه‌ای شامل سه بند در ازای مبلغی معادل سالانه ۳هزار تومان به مدت ۲۰ سال در جنوب ایران به دنبال اهداف سیاسی خود مشغول تفرقه و تجزیه در سواحل دریا و حدود مرزی بلوچستان‌وسیستان ایران شد. آنها خود این قرارداد سه ماده‌ای را به «منزله نوک تیز چوب شکاف» برای ترکاندن تنه بزرگ و محکم ایالت بلوچستان قلمداد کردند. برای انجام سناریوی جدایی بخش‌هایی از ایران پس از شروع به کار گروه سیم‌کش، خان تازه به دوران رسیده کلات منطقه را ناامن کرد؛ قشون ساخلوی مرزی ایران قصد سرکوب شورشیان را داشت ولی مأموران انگلیس به بهانه خراب‌تر شدن اوضاع مانع شدند و خواستار حکمیت بین ایران و خان کلات شدند. این حکمیت از سوی ایران پذیرفته شد و سردسته سیم‌کش‌ها گلداسمید دارای القابی شد و با عنوان «میجر جنرال سرفردریک جان گلداسمید کمیسر» در سال ۱۲۸۸ هجری قمری به عنوان حکم دولت انگلیس تعیین شد. از جانب ایران نیز «میرزا معصوم‌خان» تعیین و همراه وی عازم منطقه شدند. در منطقه، مردم شهادت به تعلق داشتن این بخش‌ها به ایران دادند. لذا گلداسمید از همراهی با معصوم‌خان منصرف شد و بنای ناسازگاری گذاشت. سرانجام از جانب فرمانفرمای انگلیسی هندوستان به گلداسمید تلگراف شد. تقسیم منطقه بلوچستان را بر اساس نقشه‌کشی سابقی که در فاصله سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹ از منطقه انجام داده عمل کند، با این دستور جدید نقش ظاهری کمیسر ایران «معصوم خان» و بازدید و تحقیق از منطقه و مردم، رنگ باخت. لذا دو هیئت بدون حصول نتیجه به تهران مراجعت کردند.

اقدامات میرزامعصوم‌خان نماینده ایران در قضیه حکمیت در مرکز نیز خریداری نداشت و سپهسالار به وی اطلاع داد طبق نظر نماینده انگلیس عمل کند! سرانجام در تهران گلداسمید نقشه‌هایی که در ازمنه قبل برای جدایی مناطق مورد نظر انگلیس طرح کرده بود، در اختیار وزیر مختار وقت انگلیس در ایران گذاشت. وی شاه و دربار را به امضای آنها واداشت و سرانجام و بدون در نظر گرفتن هیچ مدرک و اسنادی حتی نقطه نظرات کمیسر ایران بخش‌هایی از کشور جدا شده به هندوستان انگلیس ضمیمه شد. شاه و درباریان ایران هرچه کوشیدند یک بخش از ناحیه کوهک را که گلداسمید به خان کلات بخشیده بود به ایران بازگردانند. مأمور انگلیسی نپذیرفت و طبق گزارش خودش که در زیر آمده بدون هیچ تغییری نقشه سرحدی گلداسمید مورد پذیرش ایران قرار گرفت. ملاحظه می‌شود که در مسئله ملی «حاکمیت بر سرزمین ایران» نیز روشنفکران غربگرا برخلاف ادعای «ملی‌گرایانه» هرگز نتوانستند از منافع ملت ایران دفاع کنند. در هر منازعه‌ای که روی می‌داد، مدعیان روشنفکری مرعوب شیطنت‌های قدرت‌های استعماری قرار می‌گرفتند و منافع این ملت را فدای مصالح خود و ارباب می‌کردند.

همگامی سپهسالار و گلداسمید، این بار در تعیین حدود منطقه سیستان

گلداسمید پس از اجرای موفقیت‌آمیز برنامه جدایی بخش‌هایی از بلوچستان ایران به انگلستان تحت نام «کلات» به لندن رفت و پس از توجیه مأموریت دوم که حکمیت در ماجرای خودساخته اختلاف مرزی سیستان بین ایران و حاکم بابل بود، عازم ایران شد. گلداسمید هنگام بازگشت به مأموریت دوم از جانب دولت انگلیس به خاطر اجرای موفق مأموریت جدایی بخش‌هایی از ایران به لقب «شوالیه» نایل آمد و نشان ستاره هندوستان به وی اعطا شد. جالب است بدانیم که به نوشته خود گلداسمید، نماینده ایران در حکمیت بلوچستان، کمیسر میرزا معصوم‌خان که از حقوق ایران دفاع کرده و حاضر به همراهی با گلداسمید برای جدایی بخش‌هایی از کشورمان نشده بود از سوی دولت سپهسالار با

یک گروه سیم‌کش انگلیسی به رهبری گلداسمید از طریق مکران وارد ایران شدند تا رشته سیم تلگراف را از جنوب ایران در حاشیه خلیج فارس و دریای عمان عبور دهند. دولت انگلیس پیرو موافقتنامه‌ای شامل سه بند در ازای مبلغی معادل سالانه ۳هزار تومان به مدت ۲۰ سال در جنوب ایران به دنبال اهداف سیاسی خود مشغول تفرقه و تجزیه در سواحل دریا و حدود مرزی بلوچستان‌وسیستان ایران شد

یک سال قطع حقوق کامل از کار بازنشست شد! و اینچنین است که میرزاحسین‌خان و روشنفکران غربزده که گماشته استعمار بوده‌اند در خدمت به ارباب خود هیچ حد و حصری قائل نشدند و دشمن درجه اول استقلال کشورمان بوده‌اند! در مأموریت دوم، سپهسالار چنانکه هیئت انگلیسی انتظار داشت «معصوم خان» را از کار برکنار و خانه‌نشین کرد و به جای او مهره سرسپرده انگلیس «میرزا ملکم‌خان» ارمنی تبار؛ را به عنوان حامی و نماینده حقوق ایران به همراه هیئت تعیین حدود سرحدی روانه سیستان کرد. جهت‌گیری میرزا حسین‌خان برای استعفای حقوق ایران با تعیین «ملکم خان» که در نوکری انگلیس گوی سبقت از مأموران خود آن دولت ربوده بود، جای هیچ ابهامی برای آگاهان نگذاشت که در سیستان نیز همچون بلوچستان از دامن وطن قیچی خواهد شد. کوتاه سخن آن که هیئت انگلیسی به همراهی کمیسر ایران «میرزاملکم خان» مشاور عالی سپهسالار روانه منطقه شد و پس از مدتی توقف، سیستان را به دو منطقه «سیستان اصلی» و «سیستان فرعی» تقسیم کرد و بخش اول را برای ایران و بخش دوم را به حاکم افغانستان بخشید. قشون ساخلوی ایران را مجبور کرد از مرز ایران در قلعه نادعلی عقب‌نشینی کند. مرز را رود هیرمند قرار داد و آشکارا سرزمین و مردم ایرانی تحت انقیاد ظاهری حاکم کابل و در واقع حکومت دست‌نشانده‌ای که هنگام حمله احتمالی روس جای پایی برای دفاع از هندوستان به حساب می‌آمد، قرار گرفت. واگذاری بخش‌های وسیعی از سیستان پیرو حکمیت انگلیس و نماینده حقوق ایران! میرزاملکم‌خان آنقدر شرم‌آور بود که ناصرالدین شاه حاضر نشد بر پای آن مهر تأیید گذارد. لذا گلداسمید و هیئت همراه دست خالی به انگلیس بازگشتند اما سپهسالار که متعهد شده بود برای مقهور کردن شاه ایران وی را به بازدید جبروت استعمار انگلیس به لندن ببرد، سال بعد وی را روانه اروپا کرد و در لندن تحت فشار حاکمان آن کشور ناچار به جدایی بخش‌هایی دیگر از کشور تن داد و میرزاحسین‌خان سپهسالار قرارداد جدایی بخش‌های وسیعی از شرق ایران را امضا کرد. بدین سان سپهسالار با پذیرش حکمیت دولت بیگانه انگلیس در امور داخلی ایران مناطقی از سیستان و بلوچستان را به اجنبی واگذار کرد؛ مناطقی که بیش از ۲۵ قرن متوالی در مالکیت ایران بوده و سکنه آن خود را ایرانی اصیل می‌دانستند. برای اینکه خواننده محترم با انگیزه واقعی انگلیس از حکمیت در سیستان و بلوچستان ایران آشنا شود، خلاصه‌ای از مقدمه‌ای که شخص گلداسمید کمیسر سرحدی و حکم دولت انگلیس بر دو جلد کتاب را که شرح ماجرای جدایی بخش‌هایی از شرق ایران در دو مأموریت خودش می‌باشد، در پی می‌آوریم. وی در این کتاب هدف از دو مأموریت خودش را حفظ امنیت و آرامش سرحد هندوستان انگلیس معرفی می‌کند و می‌نویسد: «اینک موضوعی که باید مورد توجه قرار بگیرد، همانا نتایج این دو مأموریت سرحدی است که ملاحظه می‌شود. آیا آن مقصودی که در نظر بود به طور قطع و یقین انجام شده است یا نه؟ و آن انتظارات سیاسی که راجع به این موضوع بوده حاصل گشته است یا نه؟ اگرچه این دو مأموریت در عمل جداگانه بوده است و از روی نظریات سیاسی و همچنین جغرافیایی، دو مسئله جداگانه فرض شده است، ولی هیچ شخص مآل‌بینی نمی‌تواند آنها را مسائل از هم جدا تصور کند، جز اینکه هر دوی آنها را یک امر واحدی بداند آن هم عبارت از: حفظ امنیت و آرامش سرحد هندوستان ماست.» گلداسمید همچنین در مقدمه جلد اول کتاب آورده است: «علت این مسافرت و تحقیقاتی که شرح آنها در این دو جلد ضبط شده است، برای این بوده که در سنوات اخیر یک انقلابات سیاسی در ممالک غربی هندوستان روی داده که توجه حکومت هندوستان نسبت به آنها جلب شده است و همچنین تجاوزاتی که از خارج به این قسمت‌ها شده و می‌شود این توجه نگرانی را طبعاً زیادتر کرده است. به اعتماد و اطمینانی که نسبت به این قسمت از سرحدات هندوستان وجود داشت تزلزل وارد آورده است، لذا بر عهده اولیای امور هندوستان است که این سرحدات را از تجاوز بیگانگان مصون داشته باشند، این موضوع دارای نهایت درجه اهمیت است. بنابراین تصمیم گرفته شد برای جلوگیری از اضطراب خاطر در این قسمت‌های سرحدی به ایجاد یک ترتیبات اطمینان‌بخشی مبادرت ورزیم. از آنجایی که هرگز چنین قصد و نیتی در نظر نیست که توسعه ارضی به عمل آید، چون که اولیای حکومت هندوستان به واسطه زیادی و وسعت خاک هندوستان از این نظر مستغنی هستند و از اداره کردن قاره پهناور هندوستان در زحمت می‌باشند.»

گرچه این سخنان جای هیچ گونه شبهه‌ای نمی‌گذارد که انگلستان فقط در پی ایجاد امنیت برای هندوستان، بخش‌هایی از ایران را جدا کرده در اختیار دست‌نشاندگان خودش به عنوان حایل قرار داده است اما برای رفع این شبهه که آیا در سیستان، افغانی وجود داشته یا افغانستان دارای حقوقی در آن بوده، اعتراف سرهنری رالنسون مأمور بلندپایه انگلیسی در آن زمان را می‌آوردیم که می‌نویسد: «سکنه سیستان از نژاد ملت افغان نیست در میان سکنه سیستان افغانی وجود ندارد... در حقیقت سیستان جزو مملکت ایران است.»

گذشتن از حقوق ایران در ماورای خزر

یکی از ایرادهای مهمی که مورخان بر میرزاحسین‌خان سپهسالار گرفته‌اند، گذشتن از حقوق مسلم ایران در ماورای خزر، آخال و کوک‌تپه و واگذاری آنها به روسیه بود. این اقدام را سپهسالار در هنگام تصدی وزارت خارجه انجام داد و همان نیز باعث خلع و به احتمال زیاد مرگش شد. دوران ۱۰ ساله اقتدار سیاسی میرزاحسین خان را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد؛ بخش اول دوران صدارتش در سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ است. در این زمان وی وابستگی و گرایش کامل به انگلیس داشت و از طریق آنها سعی در اجرای برنامه‌هایش می‌نمود. دوره دوم حیات سیاسی سپهسالار پس از عزلش در انزلی بود که دریافت انگلیس مدافع خوبی برای علاقه‌مندانش نیست. از این پس وی کم کم به سمت روسیه متمایل شد و درصدد نزدیکی به این امپراطوری برآمد. گرچه تا آخر چشمی به سوی قبله اولش نیز داشت.

این مناطق گرچه مورد تعرض دائمی تراکمه قرار داشت و از آن طریق به خراسان نیز حمله می‌کردند، اما در واقع متعلق به ایران بود که به واسطه قراردادی میان ایران و روسیه، آن کشور، تراکمه را گوشمال داد و آنجا را برای خود تصرف کرد. ایران نیز از حقوق خود در مرو، ماورای خزر، آخال و کوک‌تپه شمال خراسان دست کشید. خدمت سپهسالار آنقدر برای روس‌ها ارزشمند بود که هنگامی که وی از سوی ناصرالدین شاه برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تبریک پادشاهی الکساندر سوم به سن‌پترزبورگ روسیه رفت؛ پادشاه جدید روسیه، نشانی که خود در گردن داشت در آورده به گردن میرزاحسین‌خان سپهسالار انداخت. مورخان علت عزل سپهسالار از مصادر امور را واگذار کردن حقوق ایران در ماورای خزر دانسته‌اند. شاه که یارای مخالفت با روسیه را نداشت زهر خود را بر عامل آن میرزاحسین خان ریخت و وی را از جمیع مقامات برکنار کرد. ناصرالدین شاه تنها به عزل سپهسالار راضی نشد بلکه خواست او را بدون فوت وقت از بین ببرند اما از هر طریق بود سفارت روسیه متوجه قضیه شد. با پادرمیانی آنها از قتل وی ممانعت به عمل آمد و این واپسین برگ از حیات سیاسی سپهسالار بود.